



نگاهی به احوال و آثار چارلی چاپلین

چارلز اسپنسر چاپلین: از فرود تا فراز  
بامدانی از ستاره صامت، بر چارلز اسپنسر چاپلین  
بمساعده نظم‌هایی با چارلی چاپلین  
چاپلین، جویندگان طلا و سرک  
سخت‌رانی باپایی فیلم دینامور بزرگ  
تاملاتی در باب اندیشیدن

کمال

۲۴۱

CHARLIE  
CHAPLIN

چارلی چاپلین

کمال الدین شفیع



● ماهنامه فرهنگی / هنری / اجتماعی

شماره بی در پی ۱۴۶  
دوره جدید شماره ۲۶  
اردی بهشت ۱۳۸۳



پهنه خندانند جدید و خرد  
**در این شماره می خوانید**

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول:  
میرکسری حاج سیدجوادی  
سردبیر: محمدجواد خردمند  
دبیر تحریریه: حسن اصغری  
شعر: فرزین هومان فر  
همکاران تحریریه:  
حمید نعمت‌اللهی و کمال الدین شفیعی  
امور اجرایی: بهرام فرهمندپور  
روابط عمومی: بهناز علی‌پور  
گرافیکست و صفحه‌آرا: محمد مهدی صنعتی  
طراح جلد: جواد آتشیاری  
ناظر فنی چاپ: مهدی واحدی

لیتوگرافی: اسپید ۶۷۰۹۳۷۰  
چاپ: شامران ۷۸۹۸۸۲۱  
صحافی: اندیشه ۷۹۱۲۲۸۶  
پخش: پیام امروز ۶۴۹۱۸۸۷  
شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، بین مفتح و بیهار،  
روبه‌روی بیمارستان ۵۰۲ ارتش، پلاک  
۴۷۱، طبقه اول، واحد ۱۰۱  
تلفن: ۸۳۱۹۹۱۳  
تهران - صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۹۱۶

http://www.kelkmag.com  
info@kelkmag.com  
ISSN: 1017-415x

مطالب کلک نمودار آرای نویسندگان آن هاست.  
نقل مطالب با اجازه‌ی کتبی مجله یا نویسنده با ذکر مأخذ  
مجاز است.  
کلک از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است.  
کلک از چاپ مطالبی که انحصاراً برای این نشریه ارسال  
نشود، معذور است.  
کلک در ویرایش و حک و اصلاح مطالب رسیده مختار  
است.



۲	سخنی با خوانندگان
	مقاله
۳	چارلز اسپنسر چاپلین؛ از فرود تا فراز / کمال الدین شفیعی
۹	پیام‌هایی از ستاره صامت / فرزین هومان فر
۱۰	چاپلین، جویندگان طلا و سیرک / مسعود اوحدی
۱۶	بازجویی / فوزان کشاورز
۱۷	مصاحبه‌های مطبوعاتی / کیوان شاهد
۱۸	سخنرانی پایانی فیلم دیکتاتور بزرگ / حمید نعمت‌اللهی
۱۹	یکه آواره کوچک / نیک و نگار / روزبه کافی
۲۳	تأملاتی در باب اندیشیدن / محمدرضا عدل داستان ایرانی
۲۶	می شود کمی هم رقصید؟ / غلامرضا آذر هوشنگ
۲۹	ساک قرمز / محمدجواد خردمند
۳۰	باز می شود / از گنج تاسر / لیلا صادقی
۳۱	دریاهای ماه / علیرضا محمودی (ایرانمهر)
۳۳	به خاطر یک نگاه / عادل قلی‌پور
۳۴	سهم من / فاطمه دهقان نیری نقد داستان
۳۵	وجدان فردی و زنجیر همیشگی / فتح‌الله بی‌نیاز داستان خارجی
۳۸	سینه سرخ / گور ویدال / ضیاء‌الدین ترابی
۴۱	ناخواستہ / آتون چخوف / زهره براتی شعر ایران
۴۵-۵۰	شمس آقاجانی، نازنین نظام شهیدی، محمود معتقدی، ولد زن (کوروش کرم‌پور)، ساغر شفیعی، زهرا جمشیدی فر، روح‌الله محمندی قیری، سعید اسکندری نقد شعر
۵۱	بازی لحن و کلمه در موقعیت اضطراب / فرهاد حیدری گوران شعر خارجی
۵۲	جان اشبری / محمد آرم
۵۳	یوسف کومانیاکا / الهام حیدری



## سخنی با خوانندگان

چینی بر پیشانی، چالی بر گونه، طرح توأمانی ست  
از خشم و خنده به چهره‌ی مخاطبان جدی هنر پیشرو امروز، که به  
حکم بازگونی بایسته‌ها و روی داده‌های صاعقه‌وار، انسان نفس برینده امروز را به  
عرصه‌ی کنش‌های مجال کشانده است.  
واکنش‌هایی که از ورید هنر به انسان و از انسان به هنر تزریق می‌شود.  
اسکار وایلد می‌گوید: زندگی از هنر تقلید می‌کند. اما در حقیقت هر دو از هم نقش می‌پذیرند.  
طرح و ارایه‌ی آرای تاریخ‌سازان در هر قالب و سبکی که باشد، یک ضرورت است. محرک و انگیزه‌ای  
است برای آفرینش هنر و انسان از نو، خاصه امروز که مرزهای میان همت خوان هنر فرو ریخته است،  
واژه، رنگ، نور، خط، نت، کلام، ریتم، سکوت، صدا... و ده‌ها رسانه‌ی دیگر به هم آمیخته‌اند تا هنر را  
به زندگی و زندگی را به انسان، زنده برسانند.  
چارلی چاپلین، خالق خنده‌های تاریک، مبدایی ست تاریخی که تعریف هزاران ساله‌ی خنده را در  
عرصه‌ی هنر درهم می‌ریزد و به حکم تیغ و توانایی اش خصلتی تازه به هنر امروز می‌بخشد و به‌رغم زبان  
محدود رنگ و غیبت صدا در فیلم‌های اش زمان و جهان دوران جنگ را به استهزا می‌گیرد و انسان دل‌تنگ  
عصر خود را می‌خندانند.

□ □ □

... من ایشان را فرموده‌ام که بخندند بر استادان بزرگ فضیلت و قدیسان و شاعران و (نیجات بخشان  
جهان) خویش، فرموده‌ام که بخندند بر فرزندان ماتم زده‌شان و بر هر آن کس که همچون مترسک  
سیاه، ترسان - لوزان بر درخت زندگی نشسته است...

چنین گفت زرتشت (نچه)  
بخش سوم، ترجمه آشوری

کلک



□ تدوین، ترجمه و نگارش: کمال الدین شفیعی

«من در ۱۶ آوریل ۱۸۸۹، ساعت هشت شب، در «ایست‌لین» در «والورث» به دنیا آمدم. به زودی پس از آن به «وست اسکوار»، «سنت جورج رود» در «لامبث» کوچ کردیم. آن طور که مادرم نقل می‌کرد، جهان من سرشار از خوش‌بختی بود. وضع مناسبی داشتیم. در سه اتاق مبله، با چیدمان خوش‌سلیقه زندگی می‌کردیم. یکی از خاطرات گذشته‌ام این است که من و «سیدنی» هر شب، پیش از رفتن مادرم به تئاتر، با مهربانی فراوان برای خوابیدن به رخت‌خوابی نرم و راحت برده می‌شدیم و نگره‌داری از ما به خانم خدمت‌کار سپرده می‌شد. در دنیای سه سال و نیمه‌ام انجام همه کاری امکان داشت. با آن‌که «سیدنی» چهار سال از من بزرگ‌تر بود، با هم شعبده‌بازی می‌کردیم. او سکه‌ای را می‌بلعید و بعد می‌توانست آن را از پس گردن، جادوگرانه ظاهر سازد. من هم این را بلد بودم: سکه‌ای نیم پنی را بلعیدم و مادر ناچار شد که دکتر را خبر بکند.»

چارلز اسپنسر چاپلین، از خرد تا خردا

CHARLIE CHAPLIN



اجرا می‌کند. بازی‌اش مورد توجه سینماگران و منتقدین قرار می‌گیرد. در این دوره او هفته‌ای یک فیلم بازی می‌کرد. رفته‌رفته نوشتن فیلم‌نامه و سپس کارگردانی را به تجربه گذاشت و روزبه‌روز بر دامنه‌ی دانش و مهارت‌های خود در سینما افزود. موضوع بیشتر فیلم‌های این دوره اگرچه به دور از واقعیات زندگی نبود، اما بیشتر جنبه‌های سرگرم‌کننده داشت. از میان همین فیلم‌ها می‌توان آثاری چون «یک روز پرمشغله»، «پول و دینامیت» یا «عشق پنجره‌شده‌ی تیلی» و غیره را نام برد. او در استودیوی «کیستون» در سی و پنج فیلم به‌عنوان بازیگر و کارگردان شرکت داشت. «چارلی» پس از یک سال همکاری با «مک سنت»، به استودیوی «ای‌سنی» (Essanay) رفت. در این‌جا او چهارده فیلم را کارگردانی و در آن‌ها بازی کرد و روزبه‌روز بر شهرت خود در آمریکا و جهان افزود. فیلم‌های این دوره نشان می‌دهند که او گام‌هایش را آگاهانه‌تر برمی‌دارد و خلاقانه‌تر عمل می‌کند. او در همین دوره شخصیت خانه‌به‌دوش تهی‌دستی را می‌آفریند، که همواره مورد تحقیر و اجحاف قرار می‌گیرد. «چارلی» با آفرینش این شخصیت فرودست، زرفای تراژیک زندگی در جامعه‌ای نابرابر را عنایت می‌بخشد. این خانه‌به‌دوش به یک شخصیت جهانی بدل می‌شود و تماشاگران در هر جای این جهان او را در کنار خود می‌بینند. «چاپلین» می‌گوید:

«کمدی باید واقعی و الهام گرفته از زندگی باشد. کمدی‌های من از همین زندگی روزانه‌ی مردم است که با کمی چاشنی مبالغه، سعی می‌کنم جنبه‌های مختلف آن را نشان بدهم.»  
در باره‌ی فیلم‌های نخستین خود می‌گوید:

«در آغاز فقط به خاطر خودم فیلم می‌ساختم. وقتی از موضوعی خوشم می‌آمد و مطمئن می‌شدم که برای تفریح و لذت یک انسان فرودست مناسب است، دست به کار می‌شدم. مگر من همان انسان فرودست نبوده‌ام؟»

می‌شود تا پسرش را به خانه بازگرداند، چرا که معتقد است این کار برای پسر هشت ساله‌اش سنگین و توان‌فرساست. خود چرخ خیاطی اجاره می‌کند و می‌کوشد تا با دوختن پیراهن و بلوز هزینه‌ی زندگی کودکانش را تأمین بکند. «چارلی» نیز در این زمان به گل فروشی، پادویی در یک مغازه‌ی شمع فروشی، منشی‌گری مطب، شیشه‌گری، کارگری در چاپ‌خانه، سازنده‌ی اسباب‌بازی، کارگری در کارگاه نجاری، و آرایش‌گاه مشغول می‌شود. گه‌گاه نیز با گرفتن پنج شیلینگ در هفته درس رقص می‌دهد. او از کودکی خواندن و رقصیدن را از مادرش آموخت. در دوازده سالگی بالاخره کار تئاتریش آغاز می‌شود و با بازی‌های خلاقانه‌ی خود سخت‌مورد توجه‌ی تماشاگران و حتا مطبوعات قرار می‌گیرد.

در سال ۱۹۰۶ «چارلی» از طریق آزمون به گروه تئاتری «فرد کارنو» (Fred Karno)، که در انگلستان و کشورهای دیگر نمایش می‌داد، پذیرفته شد و با او رسماً قرارداد بستند. در سال ۱۹۰۹ گروه به پاریس سفر می‌کند و در «فولی بورژ» نمایش می‌دهد. در این سفر بازی و شیوه‌های اجرایی خلاقانه‌ی «چارلی» چنان مورد توجه قرار می‌گیرد که «کلود دوبوسی» - آهنگ‌ساز نامدار فرانسوی - او را به لژ مخصوص خود فرا می‌خواند و مورد تشویق قرار می‌دهد.

در سال ۱۹۱۳ گروه تئاتر «کارنو» به ایالات متحده‌ی آمریکا سفر می‌کند. «چارلی» چنان در کارش می‌درخشد که «مک سنت» (Mack Sennet)، سینماگر و کمدین نامدار آمریکایی تصمیم می‌گیرد او را وارد عرصه‌ی سینما بکند و تصمیم‌اش را نیز به اجرا می‌گذارد و در نوامبر ۱۹۱۳ با این کمدین جوان و باهوش انگلیسی قرارداد همکاری می‌بندد.

«چارلی» پس از به سر رسیدن قراردادش با گروه «کارنو» به استودیوی «کیستون» (Keyston) می‌رود و همکاری‌اش را با «مک سنت» می‌آغازد و نخستین نقش سینمایی خود را در فیلم «در گذران زندگی»

«چارلز اسپنسر چاپلین» در خانواده‌ی هنرمند به جهان آمد. مادرش، «هانا هیل»، از ایرلند بود. پدرش «چارلز چاپلین» اصالت فرانسوی داشت. هر دو از هنرمندان «موزیک هال» و از بازیگران «وودویل» بودند. پدر صدایی رسا داشت و آواز می‌خواند. مادر کمدینی جدی، بدبیه‌پردازی ماهر و رقصنده‌ای چابک بود. «چارلی» بیش از یک سال نداشت که پدرش خانواده‌ی خود را ترک کرد. مادر با درآمد بیست و پنج پوند در هفته با کودکانش روزگار می‌گذراند. به علت سرماخوردگی شدید و عدم استراحت و اجبار در ادامه‌ی کارش، رفته‌رفته صنای خود را از دست داد و دیگر قادر به کار در «موزیک هال» نبود. برای گذران زندگی مجبور شد در میخانه بخواند و برقصد. در یکی از شب‌ها واقعه‌ی غم‌انگیزی اتفاق افتاد. مادر به ناگاه صدایش را به طور کامل از دست داد. «چارلی» که در آن هنگام پنج ساله و همراه مادرش بود، وقتی او را در چنین وضع و حال می‌بیند، به صحنه می‌پرد و شروع به خواندن ترانه‌ای قدیمی می‌کند. کارش مورد استقبال تماشاگران قرار می‌گیرد و از آن پس آوازخوانی، رقصیدن و پانتومیم را مدت‌ها ادامه می‌دهد. او در این باره می‌نویسد:

«این اولین ورود من به صحنه و آخرینش برای مادرم بود.»

چند ماه بعد، در سال ۱۸۹۴، فقر دهشتناکی گریبان‌گیر خانواده می‌شود. مادر را به علت روان‌پریشی موقت در بیمارستان اعصاب بستری می‌کنند. «چارلی» هشت ساله برای گذران زندگی به گروه «وارپته‌ی کودکان» به نام «هشت پسر بیچه لانکاشیری»، که در شهرهای اطراف لندن برنامه اجرا می‌کرد، می‌پیوندد. او به هنگام همکاری با این گروه با دلچک‌ها و کمدین‌های برجسته‌ای آشنا می‌شود و می‌کوشد تا رموز کار خلاقانه‌ی آنان را بیاموزد. این دوره از زندگی‌اش، که سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ را دربرمی‌گیرد، از نخستین گام‌های حرفه‌ای او به‌شمار می‌آید.

مادر سلامتی خود را باز می‌یابد و بر آن



«من از تراژدی نفرت دارم. زندگی به اندازه‌ی کافی غم‌انگیز هست. من از رویدادهای تراژیک به این خاطر استفاده می‌کنم تا بتوانم زیبایی را بهتر نشان بدهم. در زیبایی‌ها هم عناصر تراژیک وجود دارند.»

در جای دیگر عقیده‌اش را درباره‌ی کمدی چنین بیان می‌کند:

«کمدی در حقیقت چیزی جدی است... مردم حقیقت را می‌خواهند. هنرمند باید همین را در کمدی به آن‌ها نشان بدهد.»

از دیگر ویژگی‌های خلاقانه‌ی کارش در بستر تکاملی، خلق نوعی از هنر بازیگری و شخصیت‌کمیک به‌عنوان «کمدی کاراکتر» است. تماشاگر همواره این شخصیت را در قالب خانه‌به‌دوشی تپتی دست می‌بیند که با ستم‌دیدگان و تحقیرشدگانی چون خود مهربان است و به یاری آنان می‌شاید و با زورمندان متفرعن بدستیزه برمی‌خیزد. او برخلاف کمدین‌های آن روزی در آمریکا سعی نمی‌کند با ایجاد فضایی جنجالی و هیجان‌های صرفاً خنده‌دار تماشاگران را سرگرم سازد و با اعمال آکروباتیک تند و تیز شگفتی‌شان را برانگیزاند. بازی او آرام، دراماتیک، همراه با تعقید و نرمش خاصی است. او با بهره‌گیری از «کمدی دل‌آرته» در ایتالیا و بازیگران پانتومیم انگلیسی سبک و شیوه‌ی خاص خود را ابداع می‌کند. بهره‌جویی از سنن کمیک بازیگری چنان بر پویایی و نوگرایی‌هایش افزود که هیچ‌کس برای برابری با او را ندارد.

## ۲

«چاپلین» نخستین سفر اروپایی‌اش را پس از مهاجرت به آمریکا، در سال ۱۹۲۱ می‌آغازد و با استقبال پرشور مردم کوچه و خیابان، هنرمندان، ادیبان، دانشمندان و سیاست‌مداران روبه‌رو می‌شود. مردم همه‌جا او را از خود می‌دانند. بی‌آن‌که دچار تفرعن شود، به میان آنان می‌رود. در برلین به محله‌های کارگری می‌رود. با معلولین جنگ اول جهانی در این شهر دینار می‌کند و درمی‌یابد که مهر و انسان‌گرایی هنرمند در مردم چه تأثیر شگرفی بر جای می‌گذارد.

«کمپانی میوچوآل» (Mutual-Co) می‌رود و در این‌جا هم هشت فیلم می‌سازد که فیلم‌های «مهاجر»، «ولگرد»، «یک ساعت بعد از نیمه‌شب»، «خیابان بی‌سر و صدا»، «مهاجران» و غیره از آن جمله‌اند. از ویژگی‌های مهم و برجسته‌ی آفرینش‌های این دوره از آثارش تسلط بر فنون سینمایی، مرتزاق هوشمندانه و بازی‌تاب موضوع به شیوه‌ی اندیشمندانه است. از شاهکارهای دوره‌ی رشد و شکوفایی‌اش در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ ساختن فیلم‌هایی چون «زندگی یک سگ»، «دوش فنگ»، «دو شکست»، «پسر بچه» و «طبقه‌ی تنبل» است. هر یک از فیلم‌ها می‌خنداند، می‌گریاند و انسان را به تفکر وامی‌دارد. واقعیت این است که در هر کمدی عناصر تراژیک و در هر تراژدی عناصر کمیک وجود دارند. «چاپلین» بر این امر کاملاً واقف بود و در این باره چنین می‌گوید:



«چاپلین» اکنون با آگاهی بیشتری به قدرت هجو و طنز، سلاح‌های برنده‌ی نقد اجتماعی، پی می‌برد و در فیلم‌های خود از آن‌ها بهره می‌گیرد. خندیدن و اندیشیدن را مد نظر قرار می‌دهد. او در استودیوی «ای‌سنی» با برداشتی خلاقانه و طنزآلود از داستان «کارمن» نوشته‌ی «پروسیر مریمه» فیلمی با همین نام می‌سازد. آخرین صحنه‌های فیلم غیرمنظره است:

«چاپلین» از «کارمن» می‌خواهد به سوش بازگردد. دختر پاسخش را با تمسخر می‌دهد. او خنجرش را بیرون می‌کشد و اول دختر و سپس خود را می‌کشد. گاوبازی که معشوق تازه‌ی «کارمن» است از راه می‌رسد و بالای سر آن دو می‌ایستد. در همین هنگام «چاپلین» که نقش زمین و به‌ظاهر مرده است، لگدی به پشت معشوق می‌زند و او را از صحنه بیرون می‌اندازد. پس از آن هر دو مرده از جنای خود برمی‌خیزند. در نمای آخر فیلم، «چاپلین» با تمسخر خنجر را که قبلی و تیغه‌اش نرم است و برنگی ندارد، به تماشاگران نشان می‌دهد. این فیلم واکنشی هجوآمیز بود از ملودرامی که هالیوود از این داستان ساخت. فیلم‌های «خانه‌به‌دوش»، «بانک»، «شغل جدید او»، «شبی در خارج»، «گرفتار باران» و غیره محصول سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ می‌باشند.

«چاپلین» درباره‌ی تپت سینمایی خود در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی چنین می‌گوید:

«لباسی را که در فیلم‌هایم می‌پوشم، کمک بزرگی است تا بتوانم انسان فرودست را نشان بدهم. کلاه کوچک نماد حیثیت، سیل نشان‌ی خودستایی، کت تنگ و شلوار گشاد نمودار فقر، عصای خیزران با آن حرکات خاص خود، بیان‌کننده‌ی کشتی است به سوی اعمال قهرمانی. این فرودست می‌کوشد تا دلیرانه با جهان روبه‌رو شود. بلوف می‌زند، اما خودش خوب می‌داند که توانایی‌هایش تا چه حد است. او چنان آگاهانه وجودش را می‌شناسد که حتا به خود نیز می‌خندد و کمی هم احساس ترحم می‌کند.»

«چاپلین» در فوریه‌ی سال ۱۹۱۶ به





۳

«چاپلین» سفر دور جهان را پیش می‌گیرد. به سوئیس، ایتالیا، هند، سنگاپور و ژاپن می‌رود. همه جا مردم با شور و هیجان فراوان او را می‌پذیرند. در این سفر او «شهروند جهانی» به‌شمار می‌آید. در توکیو، به‌وسیله‌ی یکی از ناسیونالیست‌های ژاپنی مورد سوء قصد نافرجامی قرار می‌گیرد و خوش بختانه آسیبی به او نمی‌دهد. رهبر این گروه بعدها در دادگاه چنین گفت:

«ما معتقدیم که جنگ با آمریکا ضروری است تا از ناسیونالیست‌های ژاپنی اعاده‌ی حیثیت شود. برآساس برنامه‌ی ما می‌بایست نخست وزیر، «اینوکای» و آقای «چاپلین» کشته شوند.»

«چاپلین» به آمریکا برمی‌گردد و فیلم «عصر جدید» را می‌سازد. در همین هنگام فاشیست‌های آلمانی به قدرت می‌رسند. نظریه‌پردازان مرتجع آنان مقوله‌های «نژاد برتر»، «فضای حیاتی» و «آلمان برتر از همه» را مطرح می‌کنند و زمینه‌های لازم را برای برافروختن آتش جنگ مجدد فراهم می‌آورند. در اروپا و آمریکا بسیاری از اندیشه‌وران و هنرمندان به فاجعه‌ای که در حال تکوین است، هشدار می‌دهند، اما سیاست‌مداران گوش شنوایی ندارند. «چمبرلین»، نخست‌وزیر وقت انگلستان، با «هیتلر» سازش می‌کند. چندی بعد، در سال ۱۹۳۸، ارتش هیتلری آتریش را اشغال می‌کند و پس از آن چک اسلواکی را به تصرف خود درمی‌آورد.

«چاپلین» یا نگرانی به این روند می‌نگرد. قصد داشت فیلمی درباره‌ی «ناپلئون» بسازد. پسرش می‌نویسد:

«او می‌خواست در کنار «گرتا گاربو» نقش اول را بازی بکند و «ژان رنوار» هم آن را کارگردانی نماید.»

«چاپلین» از این کار منصرف می‌شود و در اندیشه‌ی آن است که اثری علیه فاشیسم بیافریند. در سال ۱۹۳۸ دست به نوشتن فیلم‌نامه‌ی «دیکتاتور بزرگ» می‌زند. در

استقبال بی‌نظیر مردم اروپا خشم زورمندان آمریکایی را چنان برمی‌انگیزاند که خبرنگاری در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، پس از بازگشت او به آمریکا، می‌پرسد:

«آقای چاپلین، شما بلشویست هستید؟»

«نه.»

«پس چرا به اروپا می‌روید؟»

بسیاری از پژوهشگران زندگی و آثار «چاپلین» بر این عقیده‌اند که این هنرمند نایغه برای قدرت‌مندان آمریکایی هیچ‌گاه «فردی مطلوب» نبوده و همواره به‌وسیله‌ی سلاطین رسانه‌ها مورد یورش ناجوان مردانه قرار می‌گرفت. به انواع گوناگون به او تهمت می‌زدند، زندگی خصوصی‌اش را دستاویز قرار می‌دادند تا او را در برابر افکار عمومی بی‌اعتبار سازند. «مردی لایبالی»، «هنرمندی زن‌پاره» و «خارجی ناخوانده» از جمله عناوینی بودند که به این نایغه نسبت می‌دادند.

«چاپلین» پس از بازگشت از اروپا فیلم‌های «ژانر»، «زنی در پاریس» و اثر جانودانی‌اش «جویندگان طلا» را آفرید. فیلم‌های «سیرک»، «روشنایی‌های شهر» دستاوردهای هنرمندانه‌ی بعد است.

فاشیسم رفته‌رفته در اروپا پا می‌گیرد. «موسولینی» در ایتالیا به قدرت می‌رسد. در ایالات متحده‌ی آمریکا نیز هواداران فاشیسم و نژادپرستان در یک صف واحد وارد میدان می‌شوند. انسان‌گرایی و صلح‌دوستی «چاپلین» بر خشم آنان می‌افزاید به طوری که در مطبوعات خود این پرسش را مطرح می‌کنند: «آیا چاپلین یهودی است؟»



اول سپتامبر ۱۹۳۹ ارتش هیتلری با توطئه‌ای ساختگی به لهستان یورش می‌برد و جنگ دوم جهانی آغاز می‌شود. انگلستان را شب و روز بمباران می‌کنند. در این میان رژیم هیتلری بسیاری از مردم بی‌گناه و هنرمندان را در اردوگاه‌های کار اجباری به قتل می‌رساند. اندیشه‌وران، ادیبان، دانشمندان و هنرمندان آلمانی و دیگر کشورها به اجبار تن به مهاجرت می‌دهند. «توماس من»، «برتولت برشت»، «والتر بنیامین»، «فویشت وانگر»، «آلبرت آینشتاین»، «هنس آیزنر»، «کورت وایلی» و چندین صد تفکر دیگر از اینان به آمریکا و انگلستان مهاجرت می‌کنند. «چاپلین» با بسیاری از آنان دوست است و رفت‌وآمد دارد و به علت خصلت انسان‌گرایانه‌ی خود، ضد جنگ و خون‌ریزی و با هنرمندان آلمانی در یک صف می‌ایستد. فیلم‌نامه‌ی «دیکتاتور بزرگ» به پایان می‌رسد و فیلم‌بردای از آن مصادف است با حمله‌ی ارتش آلمان به لهستان. فیلم در سال ۱۹۴۰ به پایان می‌رسد و نمایش داده می‌شود. مطبوعات آمریکایی، به ویژه هواداران هیتلر، سخت به او می‌تازند. برایش نامه‌های تهدیدآمیز می‌فرستند، اما او هراسی به خود راه نمی‌دهد.

فیلم «دیکتاتور بزرگ» با طنز و هجوی کوبنده و هنرمندانه فاشیسم و فاشیست را به سخره می‌گیرد و این با مذاق سوداگران اسلحه سازگار نیست. در اوت سال ۱۹۴۲، هیتلر به اتحاد

کمندی باید واقعی و الهام گرفته از زندگی باشد. کمندی‌های من از همین زندگی روزانه‌ی مردم است که با کمی چاشنی مبالغه، سعی می‌کنم جنبه‌های مختلف آن را نشان بدهم.

۶

من از تراژدی نفرت دارم. زندگی به اندازه‌ی کافی غم‌انگیز هست. من از رویدادهای تراژیک به این خاطر استفاده می‌کنم تا بتوانم زیبایی را بهتر نشان بدهم. در زیبایی‌ها هم عناصر تراژیک وجود دارند.

من خیلی وقت است که برای امریکا مفید نیستم. دیگر هیچ‌گاه به آنجا برنخواهم گشت حتا اگر حضرت مسیح (ع) رییس جمهوری ایالات متحده‌ی امریکا شود.



به هنگام نمایش فیلم «مسیو وردو» عده‌ای در بیرون سینما گرد آمدند و با حمل پلاکارت‌هایی چون:

«چاپلین یک زن بزه است!»

«چاپلین ناسپاس، دوست کمونیست‌ها!»

«چاپلین را به روسیه بفرستید!»

سعی داشتند تا از نمایش فیلم جلوگیری کنند.

«چاپلین» را به شکل‌های گوناگون تحت فشار قرار می‌دهند، اما او تسلیم نمی‌شود و پس از پایان فیلم «روشنایی صحنه» سفر اروپایی خود را با ترک همیشگی ایالات متحده‌ی امریکا آغاز می‌کند. پس از مهاجرت «چاپلین» از این کشور، دادستان کل امریکا، «مک گرانی» رسماً اعلام می‌کند:

«من به کارمندان اداره‌ی مهاجرت دستور داده‌ام که چارلز اسپنسر چاپلین، بازیگر انگلیسی را چنان‌چه دوباره وارد ایالات متحده‌ی امریکا شود، فوراً دستگیر کنند. براساس توافق با مسؤولان ایالتی تصمیم گرفتم چاپلین یا هر مهاجر تازه‌واردی را در جزیره‌ی «الیز» زندانی کرده تا بعداً درباره‌ی سرفروشت آنان تصمیم نهایی گرفته شود.

همان کسانی که از نیم قرن پیش تاکنون با فیلم‌های خود اخلاقیات امریکا را نابود کرده‌اند.»

«چاپلین» پاسخ دادستان کل را از لندن در روزنامه‌ی نیویورکی «نیشنال گاردین» چنین می‌دهد:

«من خیلی وقت است که برای امریکا مفید نیستم. دیگر هیچ‌گاه به آنجا برنخواهم گشت حتا اگر حضرت مسیح (ع) رییس جمهوری ایالات متحده‌ی امریکا شود.»

۵

«چاپلین» با خانواده‌اش در سال ۱۹۵۲ برای همیشه امریکا را ترک می‌کند و به انگلستان

جماهير شوروی حمله می‌کند و تا دروازه‌های مسکو پیش می‌رود. پس از یہ قدرت رسیدن «روزولت» در امریکا، بسیاری از هواداران صلح در جهان خواستار کمک به این کشور و گشودن جبهه‌ی دوم علیه آلمان می‌شوند. «چاپلین» نیز با آنان هم‌آواز می‌شود و در گردهمایی گوناگون شرکت کرده و سخن‌رانی می‌کند. هواداران فاشیسم در امریکا بر خشم و نفرت خود به او هرچه بیشتر می‌افزایند. هر جا که فیلم‌هایش را نشان می‌دهند دست به تظاهرات و خراب‌کاری می‌زنند.

۴

جنگ به پایان می‌رسد، اما جنگ سرد دامن می‌گستراند. از سال ۱۹۴۷ جنبش ضد دموکراسی در امریکا شکل می‌گیرد. «مک‌ارتیسم» رفته‌رفته چهره می‌نمایاند و لبه‌ی تیز حمله‌اش را به سوی هنرمندان و انسان‌گرایان امریکایی و مهاجران آلمانی نشانه می‌گیرد. «چاپلین» فیلم‌نامه‌ی «مسیو وردو» را می‌نویسد و جلو دوربین می‌برد و آماده‌ی نمایش می‌کند. در همین زمان «سنتور جوزف مک‌ارتی» رسماً جنگ علیه دیگراندیشان پیشرو را می‌آغازد. کمیسیون فرعی تحقیقات ارگان‌های دولتی امریکا در سنا تشکیل می‌شود. «مک‌ارتی» را به ریاست این کمیسیون برمی‌گزینند. «کمیته‌های فعالیت ضد امریکایی» در همین کمیسیون بنیاد می‌نهند و از آن پس خشن‌ترین شیوه‌ها در پیگرد و سرکوبی افراد و سازمان‌های مترقی به کار می‌آیند. ارباب، تهدید، شانتاژ، ترور، تهمت و افترا و به محاکمه کشاندن افراد از این جمله‌اند.

«کمیته‌ی فعالیت ضد امریکایی» در چند نامه «چاپلین» را به علت فعالیت‌های «کمونیستی» و پاسخ‌گویی در این باره فرا می‌خواند و او در نامه‌ای چنین پاسخ می‌دهد:

«من کمونیست نیستم و در زندگی‌ام تاکنون نیز به هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی وارد نشده‌ام. من کسی هستم که می‌توانم به او لقب محرک صلح را داد. امیدوارم که این موجب آزارتان نشود.»



سال ۱۹۷۷ از تپش بازایستاد و زندگی اش در جاودانگی راه بی پایان خود را می پیماید. ■

برای فراهم آوردن این نوشته از منابع زیر بهره گرفته شد:

- 1- Charles Chaplin: Die Geschichte Meines Lebens. S. Fischer Verlag 1964.
- 2- Charles Chaplin: Hallo Europa. Paul. List Verlag 1928.
- 3- Charles Chaplin Jr: Mem. Vater Charlie Chaplin. Diana Verlag 1961.
- 4- Joe Lembus: Charlie Chaplin und seine Filme. Wichem Verlag 1972.
- 5- Horst Knietsch: Film Gesten und heute. uranian Verlag 1967.
- 6- Theodor Hoff: Charlie Chaplin. New York / Beirn 1951.

«چاپلین بی تردید یکی از برجسته ترین شخصیت های بازیگری تمام زمان هاست.» «آیزن اشتاین»، سینماگر نامدار شوروی، او را چنین می ستاید:

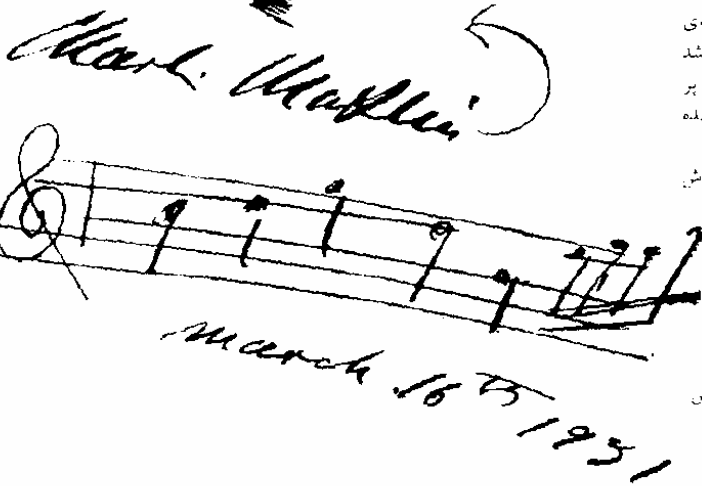
«چاپلین جایگاه همسانی را در میان استادان بزرگ طنز در پیکار علیه ظلمت به خود اختصاص می دهد. او در کنار آریستوفانس، اراسموس، فرانسوا رابله، جانسانتان سویفت، فرانسوا ماری آرنود و ولتر ایستاده است.»



«آندره مالرو» نویسنده ی مشهور فرانسوی می نویسد:

«من فیلمی دیده ام که اصلاً وجود ندارد. اسمش زندگی چاپلین است. ارمنی هایی که فیلم کرایه می دهند آن را از پیوند ماهرانه ی تمام فیلم های کوتاه چاپلین تدوین کرده اند. نتیجه بسیار ارزشمند و باشکوه بود. اسطوره ی چاپلین در این جا و در شفاف ترین شکل خود نشان داده می شود.»

قلب این نابغه ی انسان گرا و اسطوره ی ماندگار در ۲۵ دسامبر



می رود. مردم لندن استقبال شایسته ای از او می کنند. رفتار ناشایست و تحقیرآمیز سنای امریکا او را وامی دارد تا فیلم نامه ی «سلطانی در نیویورک» را به پایان برساند و کارگردانی بکند. فیلم در سال ۱۹۵۷ در لندن به نمایش درمی آید. نمایش فیلم در امریکا ممنوع می شود. در این فیلم «کمسیون تحقیق» و شیوه ی ارباب و سرکوب حاکمیت پلیسی با طنز و هجوی بی سابقه و هنرمندانه به نقد گرفته شود. آخرین فیلم او «کنسی از هنگ کنگ» است که در آن «مارلون براندو» و «سوفیا لورن» بازی می کنند و خود نیز نقش کوچکی را بر عهده دارد.

«چاپلین» در زندگی انسانی بود که هرگز دچار خودخواهی و خودمحوری نشد. از آنکل، که خانواده اش را به تباهی کشاند، نفرت داشت. ولخرج و لاپالایی نبود. در سیر تکامل هنری خود بی وقفه می آموخت و آموخته هایش را به آزمون می گذاشت. فیلم نامه می نوشت، کارگردانی و بازی می کرد، تدوین گری خلاق و مبتکر بود. برای فیلم هایش موسیقی می ساخت و هنگامی که دیگران بازی می کردند و او بی کار بود حتماً پشت دوربین فیلم برداری هم قرار می گرفت. موسیقی فیلم های «روشنایی های شهر»، «عصر جدید»، «دیکتاتور بزرگ»، «جویندگان طلا»، «مسیر وردو» و آثار اولیه اش را خود ساخت و شگفتی بسیاری از آهنگ سازان برجسته ی جهان را برانگیخت. هنگامی که قرار شد ساخته های موسیقایی اش در صفحه پر شود، خود رهبری ارکستر را بر عهده گرفت.

«چاپلین» در سال ۱۹۵۴ به خاطر تلاش در راه صلح و دوستی میان ملل، برنده ی جایزه بین المللی صلح از شورای جهانی صلح شد. هنرمندان، ادیبان، دانشمندان و پژوهشگران به او لقب «نابغه» دادند و بزرگ ترین هنرمند سده ها به شمار می آورند. «گتورک لوکاج» درباره اش چنین می نویسد:





□ فرزین هومان فر



تعریف چارلی در سه سطر:

سرزندگی را پیش‌وند زندگی می‌کند؛ آن‌چه را که از انسان روز دریغ شده، در کارناوالی به نمایش می‌گذارد. با جابه‌جایی نقش‌ها، به بازتابِ واقعیات تلخ می‌پردازد، بی‌پیوستن به آن‌ها، و این خود خطی است که امروز در نقد هنر پیش‌رو، هنوز حرف اول را می‌زند، و پویایی این نما از او انسانی پیوسته معاصر می‌سازد.

ف. هومان فر

- در پایان، همه چیز یک شوخی است.
- خنده، دردستان است، مسکن - و آرامش‌آفرین.
- زندگی، در نمای نزدیک، یک تراژدی و در نمای دور، یک کمدی است.
- روز بی‌خنده، روز تلف شده‌ای ست.
- تنها یک چیز باقی می‌مانم، فقط یک چیز: - دلک - و این مرا در سطحی بالاتر از هر سیاستمدار می‌نشانند.
- یک ولگرد، یک مرد موقر، یک شاعر، یک خیال‌یاف، یک بی‌کس و کار، همیشه اما سرشار از امید - و - حادثه.
- برای پول بود، که به کار روی کردم و سر از هنر در آوردم. مردم از این راه بی‌نصیب اگر می‌گذرند، ربطی به من ندارد.
- کل مایحتاج ام، برای ساختن یک کمدی: یک پارک، یک پلیس و یک دختر زیباست.
- بی‌هیچ ایده‌ای از نقش، به محض تغییر لباس - و - گریم، تیپ تازه در من، نطفه می‌بست و نا لحظه‌ی ورود به صحنه، متولد می‌شد.
- باور ندارم که عامه‌ی مردم می‌دانند چه می‌خواهند، و این انجامی است که من در حرفه‌ی خود به آن رسیده‌ام.
- غمگین‌ترین تصور من، خو گرفتن به تجمل است.
- همه‌ی فیلم‌های ام، پیرامون ایده‌ی درگیری ساخته شده‌اند، فرصتی که من، ظاهر شدن در نقش یک مرد کوچک‌اندام موجه را مایوسانه جدی می‌گیرم.
- بازیگران در پی طرد شدن اند و اگر نشوند، خود، خویشان را طرد می‌کنند.
- همه‌اش همین است: بی‌خیالی و خامت اوضاع، کلاه و کراوات‌ام را مرتب می‌کنم، عصای ام را برمی‌دارم حتا اگر در جا، با کله بر زمین فرود آمده باشم. ■

چارلی چاپلین

منبع:

اینترنت، سایت چارلی چاپلین.